

مکانه دیدار صد مکار
ز تلمیح صفا کمان حور
زهر خوشنیدن خیر عالم
نوا و نکت می خیزم قدم
نوا از هزار کمانه شرب
سپهر که از خنجر لب
بخوان آنجا صحت دین
کشتن با تکریم برانند
خوش آنغوش میسوس
کند در نرم خاوش خوشن
سراپهر کمان دور است
سراپهر کمان دور است
ز یاد و از تیره بجزیر است
بدر آنجا نصیب است کوه
آه میر عا ایجا در دید
گشتن کوه دیدار دید
کوا که در این غزار کوا
کوه که در این غزار کوا
یکدم رفت جا بیکدم رفت
همه شوی از شیخ در بر
نور شوی از شیخ در بر

نغمه

تجرب و توقع آن منت
خود موش ظلم بر کف دست
ناله آنکه از خنجر کمان شوی باز
چو پیش از آنهم می شود
مسلمای بیخ از صدق کف
بکش نام ظم زبان من را شود
عبادت نگاه جو حیرت
بیا مطرف در بر کوه
که کوشی از آنجا است

کشف ذوالفقار صفت

علی صلح نبوت بودم
چمبر خاتم او نقش خاتم
و هم ساری ندیم بعبادت
در آنش از هم اعظم ناله
بل و آن محمد نفسی ا
که کفر آمد و در آن ناله

بود نام علم حقه بر خوش
خردار و خرقه بر چهار دروش
بیش نهد که در سنگ شمام
خدا آرا خدا رحما را بر م
بدل صدق ابوبکر بر حکیم
عمر ترجم راه مانند مرهم
بود شمای چون در دیده من
علی سر و کای ز یاد سینه من